

شده است. لار دارای آب و هوای خشک و تابستانهای بسیار گرم و زمستانهای ملایم بوده، آب آن از چاه و باران تأمین می‌شود و زیانشان فارسی و ترکی و دارای مذهب تشیع و تسنن می‌باشند. جمعیت شهر لار طبق سرشماری سال ۱۳۷۵، ۵۱۶۹۲ نفر بوده است.

وزگی اقتصادی، کشاورزی و دامپروری در مرحله اول و بعد از آن خدمات و صنعت کار عمده اهالی است کم آبی و هوای نامساعد و شوری اراضی این شهرستان مخصوصاً در نواحی جنوبی، کشاورزی را با محدودیت‌هایی روبرو کرده است و اصولاً کشاورزی این منطقه به ریزش باران بستگی دارد. مهمترین محصولات آن شامل گندم، جو، خرما، پنبه و صیفی‌جات است. دامداری به صورت یکجا نشینی و سنتی در این منطقه رواج دارد. معادن سنگ ساختمانی و گچ و آهک مورد بهره‌برداری قرار گرفته است صنایع دستی نیز شامل کوزه‌گری، حلوا پزی در این شهر رواج دارد.

سیمای شهری، لار امروز شامل دو شهر نزدیک بهم است، لار جدید و قدیم. لار جدید پس از زلزله سال (۱۳۳۹ ش) به کمک افراد خیر در شش کیلومتری لار با وسعت صد هکتار طراحی شده و بدون کوچه است. اما لار قدیم در دامنه کوهی است که بر فراز آن بقایای دژی بنام «ازدها پیکر» موجود است و با کوچه‌های تنگ و دیوارهای بلند خانه‌ها مشخص شده است؛ کوچه‌ها در جهت آب انبارها کشیده شده و بافت قدیمی شهر متأثر از وضعیت استقرار آب انبارها است.

سوغات لار، معروفترین سوغات لار مسقطی است و چنانکه از نام آن برمی‌آید منسوب به مسقط از شهرهای قدیم عمان است که تجار لارستان در رفت و آمدهای تجاری به مسقط طرز بخت آن را فرا گرفته‌اند. قریب به ۱۵۰ سال است که این حلوا بهترین سوغات لار است و اکنون یکی از کالاهای بسیار باارزش و صادراتی این شهر است.

وجه تسمیه لار، این شهر از روزگار باستان تاکنون به نامهای، کجاران، کللال، الار، ایراهستان، خوزیهرستان، خوجهرستان، گولار، کاجاران، لار، خوانده شده است. در میان نوشته‌های تاریخی کهن ایران می‌توان از *کارنامه اردشیر بابکان* نام برد که در آن نام لار به صورت «کللال» نوشته شده است هم چنین طبری به استناد *خدای نام*، در کتاب *تاریخ الرُّسُل و الملوک*، به طور اجمال از لشکرکشی اردشیر به لار سخن رانده است. فردوسی در بیان پادشاهی اردشیر بابکان ماجرای «مفتواد» و درگیری او را با پادشاه

است. یاقوت در ادامه چنین گزارش می‌دهد: این شهر (لاذقیه) در حدود سال ۵۰۰ قمری به هنگام اشغال سواحل شام به تصرف رومیان درآمد، اما تاکنون (سال ۶۲۰ ه. ق) در دست مسلمانان است.

ظاهراً لاذقیه هیچ وقت دارای بافت جمعیتی یک دست نبوده و با توجه به جغرافیای خاصی که داشته همواره اقوام و ادیان مختلف در آنجا حضور داشته‌اند، البته اهل سنت در این منطقه همواره در اقلیت بوده‌اند، مسیحیان و علویان نیز در لاذقیه ساکن بوده و علویان بیشتر در مناطق کوهستانی لاذقیه حضور داشته‌اند. در سواحل شام و جبال غربی آن تشیع از قدیم حضور داشته‌است و در منطقه لاذقیه و اطراف آن در سالهای بین ۲۴۹ و ۳۴۶ ه. ق تنوفیان که یک حکومت شیعی بود و به مدت بیش از یک قرن حکومت کرده‌اند، سبب افزایش تعداد شیعیان در این منطقه گردیده‌اند. این شهر به هنگام خلافت عمر خلیفه دوم که ابو عَجَبَه را مأمور فتح نواحی شامات می‌کند به انضمام دو شهر مهم دیگر به نام جبله و انطوطوس به تصرف مسلمانان درمی‌آیند. شهر مزبور در سال ۱۱۰۹ م بدست صلیبیان می‌افتد و پس از سال ۱۸۸۸ م به تصرف صلاح الدین ایوبی درآمده و دو قلعه آنجا را بطور محکمی بنا نمود ولی بعد به تصرف عثمانیها درآمد.

منابع: *جغرافیا النُّظَر العربی السوری*، ۶۶؛ *جغرافیای سرزمین سوریه*، ۱۲۴، ۱۳۳؛ *تحقیقات تاریخی لغویة فی الاسماء الجغرافیة السوریة*، ۴۸۹؛ *معجم البلدان*، ۱۶۱۴؛ *تاریخ الملوسین*، غالب الطویل، ۲۲۷؛ *فتوح البلدان*، بلاذری، ۵-۸۴؛ *النظر العربی السوری*، ۷-۴۶. موسوی ضرونی

لار، شهرستان لار وسیع‌ترین شهرستان استان فارس با مساحت ۲۶۹۶۴ کیلومتر است که طبق سرشماری سال ۱۳۷۵ جمعیت شهرستان ۲۳۶۰۹۴ نفر بوده است. این شهرستان از شمال به زرین شهر و جهرم و از مشرق و جنوب شرقی به بندرعباس و بندر لنگه و از جنوب غربی و غرب به لامرد محدود است. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۹۰۰ متر است. این شهرستان جزو مناطق گرم و خشک است که میزان بارندگی در آن کم است. بنابراین رودهای آن کم آب و فصلی است. از طرفی کمی باران و خشکی هوا موجب فقر پوشش گیاهی شده است.

شهرستان لار دارای ۶ بخش به نامهای (اوز)، بیرم، گراش، خنج و جویم و بخش مرکزی (لار) است، که از اهمیت و پیشینه تاریخی مهمی در منطقه لارستان برخوردار است. شهر لار در ۵۴ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی و ۲۷ درجه و ۴۲ دقیقه عرض شمالی واقع

MADE BY YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

LARISTAN

Iqtidāri, Ahmad.

Lāristān-i kuhan va farhang-i
Lāristāni / ta'lif, Ahmad Iqtidāri
Lāristāni. -- Chāp-i 2. -- Tihirān :
Shirkat-i Intishārāt-i Jahān-i
Mu'āsir, 1371 [1992]

603 p. ; 24 cm.

Per-07 ; 01

For requesting libraries only.

In Persian; romanized record.

Title on p. [4] of cover:

Larestan-e-kohan and farhang-e-
Larestani.Historical study of the city of
Laristan in the southern provinceof Fars, Iran, with a 400 p.
dictionary of Laristani dialect.Includes bibliographical refer-
ences (p. 48-53).

6000.00IR (\$46.25 U.S.)

15 SUBAT 1994

02 MART 1994

2614. Schön, Dorit: Laristan - eine südpersische Küsten-
provinz: ein Beitrag zu seiner Geschichte / Dorit Schön. -
Wien: Verl. d. Österr. Akad. d. Wiss., 1990. - 94 S. : Kt. -
(Sitzungsberichte / Österreichische Akademie der Wissen-
schaften, Philosophisch-Historische Klasse; 553). - (Veröf-
fentlichungen der Kommission für Iranistik; 24)
ISBN 3-7001-1801-5 ZA 7257-553

LARISTAN

- Laristan

24276 ROMASKEVICH, A. A. Lar i ego
dialekt. (Laristan et ses dialectes.)

Iranskie yazuki I, 1945. pp. 31-86

2389 VANDEN BERGHE, L. Recon-
naissance archéologique dans le Fārs
méridional et au Lāristān. 24 Int. Cong.
Or., 1957. pp. 485-488

Laristan

26 AUGUSTUS 1992

26 AUGUSTUS 1992

535. POHANKA, R., «Die historischen Bauwerke der Stadt Lar, Südiran», *A.M.I.*,
16 (1983), pp. 325-362, pl. 31-36, 22 fig.

[Les édifices historiques de la ville de Lar, sud de l'Iran].

La petite ville de Lār, dans le sud-est du Fārs, compte encore, malgré le dernier trem-
blement de terre survenu en 1960, de nombreux monuments historiques. Vingt-trois monu-
ments sont décrits, dont deux forteresses, bâties sur les deux falaises qui ferment la vallée du
Rūdxāne Šur, des bâtiments publics (caravansérails, bains, *āb-anbār*), plusieurs *emānzāde*;
rien ne subsiste de l'ancienne mosquée du vendredi, très touchée par le séisme de 1960. C'est
sans doute sur le site de Qadamgāh, l'une des deux forteresses, que doivent être cherchés les
vestiges les plus anciens de la ville, peut-être sassanides. La plupart des monuments décrits
sont cependant d'époque safavide, dont le petit palais de Bāq-e Nešāt, avec son hammam;
l'un et l'autre conservent encore des peintures murales. Notons également que c'est à Lār que
se trouve le mausolée de la mère de Nāder-Šāh. Relevés et élévations des bâtiments accom-
pagnent les descriptions architecturales.

Y. P.

NADER SAH
LARISTAN

131 ARALIK 1991

Pohanka, Reinhard. Burgen und Heiligtümer in Laristan, Südiran: ein Survey-
bericht (1986)
Abstr. ir. 10 (1987), 160-161. J. Calmard (F)

- Laristan

144

5. ART ET ARCHÉOLOGIE. PÉRIODE MUSULMANE

536. POHANKA, R., «Karavananweg und Karavanserails in Laristan: die Strassen-
abschnitte Lar - Djahrom, Lar - Khunj und Lar - Bastak», *AMI*, 17 (1984) [1985],
p. 285-308, 15 fig., Pl. 31-34.

[Route des caravanes et caravansérails au Laristan: les tronçons Lar - Djahrom, etc.]

Depuis plusieurs années, R.P. étudie minutieusement le Fars oriental et le Laristan.
Le présent article livre une partie de ses observations; elles concernent trois itinéraires sur
lesquels l'A. a relevé des caravansérails remarquables et des sites datant principalement des
périodes safavide et qajar. Il donne également une précieuse liste des voyageurs européens
depuis le 17^e s., et des extraits de leurs observations.

R. B.

طیب اسدی، محمد
۲۰۸۳- شناسائی و معرفی آثار
Laristan معماری دوره اسلامی خنج لارستان

مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و
علوم انسانی، ۲۵۱ص، فارسی، منابع: ۲۰۲-۲۰۸، استاد
راهنما: نوسن بیانی؛ استاد مشاور: علی اکبر سرفراز،
تاریخ دفاع: ۱۳۷۴.

کد پارسا: P1۲۷۶۵

آثار هنری و تاریخی؛ معماری خنج لارستان

۱ بررسی نقش و تأثیر اسلام بر معماری خنج
لارستان هدف این تحقیق است. بدین منظور
نخست وضعیت طبیعی، جغرافیایی و تاریخی خنج
لارستان بررسی شده و در ادامه عنوان‌های ذیل مطرح
شده است: نگاهی به تحولات تاریخی ایران (از مغول
تا افشاریه) و سلسله محلی لار و هرمز، نگاهی به
تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، اشاره‌ای گذرا به
تاریخ لارستان تا عهد افشاریه، ملوک هرمز،
ویژگی‌های عام شهر و شهرنشینی و مختصات
معماری اسلامی ایران، عوامل مؤثر در تکوین و
رشد و توسعه فضاهای کالبدی شهر، تقسیم بندی
فضاهای کالبدی شهرهای اسلامی و شهر و شهرسازی از
مغول تا افشاریه، شهر خنج و عوامل مؤثر در
شکل‌گیری آن، سبکها و شیوه‌های معماری ایران: آثار
معماری اسلامی خنج، مسجد جامع، مناره شیخ ذانیال،
مقابر: مقبره شیخ محمد ابونجم، مقبره شیخ قاضی
حسن، مقبره شیخ شعیب، مقبره کاکا فخرالدین. در
پایان عوامل مؤثر در شکل‌گیری و توسعه و سپس
اضمحلال شهر خنج بیان می‌شود.

۴۱-۶۰)، در مدینه درگذشت و مروان بن حکم، والی آنجا، بر جنازه او نماز خواند (ابن سعد، همانجا؛ قس ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۱۹ در ۶۰، ص ۲۲۰ در ۶۵).

منابع: ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمييز الصحابة، چاپ علی محمد بجاوی، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲؛ ابن سعد (بیروت)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، چاپ علی شیری، بیروت ۱۴۱۵-۱۴۲۱/۱۹۹۵-۲۰۰۱؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، [چاپ محمد ذهنی اندلی]، استانبول ۱۹۸۱/۱۴۰۱؛ سماعی، طبرسی؛ طبری، جامع؛ یوسف بن عبدالرحمان مزنی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، چاپ بشار عواد معروف، بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۲؛ محمد بن عمر واقدی، کتاب المغازی للواقدی، چاپ مارسدن جونز، لندن ۱۹۶۶.

/ ابو الفضل والا زاده /

جویم (جویم / جویم)، بخش و شهری در شهرستان لارستان از استان فارس.

۱) بخش جویم، به مرکزیت شهر جویم، در شمال شهرستان لارستان قرار دارد و مشتمل است بر دو دهستان به نامهای جویم و هَرم، و شهر جویم. رشته کوه زاگرس در شمال و شمال غربی بخش امتداد دارد و کوه سیاه زنگی (بلندترین قله ۲۰۵۷ متر) در دهستان هرم، از جمله کوههای آن است (جعفری، ج ۱، ص ۳۴۲). اشکفت (غار) ملامهدی در مغرب آبادی کاظم آباد و اشکفت سیاه در دو کیلومتری جنوب شرقی آبادی کاریان، از جاذبه های طبیعی آنجاست (فرهنگ جغرافیائی آبادیها، ج ۱۱۲، ص ۹۸، ۱۰۰).

سیلابها و بارانهای شدید در فصل زمستان، بزرگترین دریاچه فصلی استان فارس، یعنی دریاچه هرم، را در بخش جویم، در دشت هرم، به وجود آورده که طول آن حدود سی کیلومتر و عرض آن حدود یازده کیلومتر است (تقوی، ص ۱۱۰، ۲۷۲).

آب و هوای این بخش گرم و خشک است. بادهای محلی آن، سُوم و باد آتش (تَش باد) و باد بهاری نام دارد. جویم معمولاً در تابستانها، به ویژه در تیر و مرداد، هم زمان با وزش بادهای ۱۲۰ روزه سیستان و توده های موسمی از دریای عمان به سوی بخش، دارای گردباد است (همان، ص ۱۲۲-۱۲۳). در ۱۳۷۵ش، جمعیت بخش جویم (شامل دهستانهای هرم و جویم) ۱۹۲۳۷ تن ضبط شده است که از این میان ۵۹۴۵ تن (ح ۳۱٪) شهرنشین و بقیه روستانشین یا غیر ساکن اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۶ش ب، ص هشتاد؛ نیز - همو، ۱۳۷۶ش الف، ص ۱۰، ۱۴).

عدهای از اهالی بخش جویم شیعه دوازده امامی و عدهای نیز سنی اند. مردم آنجا به فارسی با لهجه محلی گفتگو می کنند (فرهنگ جغرافیائی آبادیها، ج ۱۱۲، ص ۳۳). طوایفی از ایلات

گریگوری و رایانویج ملگونوف، کرانه های جنوبی دریای خزر، یا، استانهای شمالی ایران؛ ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران ۱۳۷۶ش؛ میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و سازندگان و گیلان و...، چاپ مسعود گلزاری، تهران ۱۳۵۵ش؛ نقشه راهنمای البرز شرقی: سمنان، مقیاس ۱:۳۰۰'۰۰۰، تهران: گیتاشناسی، [بی تا]؛ محمدطاهر بن حسین وحید قزوینی، عباسنامه، یا، شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۳)، چاپ ابراهیم دمگان، اراک ۱۳۲۹ش.

/ علی اصغر ریاحی /

جویریة بنت حارث، یکی از همسران پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم. نام اصلی وی بَرّه بود (به معنای حلقه در بینی، و درباره زن، کنایه از زن زیبایی است که همسر خود را در بند خود می آورد) که پیامبر اکرم بعد از ازدواج با او، به سبب ناخوشایند داشتن این نام، آن را به جویریة (مصغر جاریة) تغییر دادند (واقدی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ ابن سعد، ج ۸، ص ۱۱۸-۱۱۹). او نیز همچون دیگر همسران پیامبر ملقب به أم المؤمنین بود و چون به قبیله بنی مُصَلَّق*، از منطقه خَزَاعَة، تعلق داشت نسبتهای مصطلقیه و خزاعیه را برای وی ذکر کرده اند (سماعی، ج ۵، ص ۳۱۲؛ ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۵۶۵). بنا بر گزارش واقدی (ج ۱، ص ۴۰۴-۴۱۲) و ابن سعد (ج ۲، ص ۶۳-۶۴، ج ۸، ص ۱۱۶-۱۱۷)، او دختر حارث بن ابی ضرار، رئیس قبیله بنی مصطلق، بود و در غزوه بنی مصطلق که همسرش کشته شد و خودش به اسارت درآمد، از رسول اکرم درخواست کمک کرد، پیامبر وی را خرید و آزاد کرد، اما جویریة پس از آزادی، به پیشنهاد پیامبر، به عقد حضرت درآمد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان مهریه او، چهل تن را آزاد کردند و به روایتی، مسلمانان در تاسی به پیامبر، همگی اسیران این جنگ را آزاد کردند. با توجه به این گفته جویریة، که وی هنگام ازدواج با پیامبر بیست ساله بوده (ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۰)، تاریخ تولد او دو سال قبل از بعثت پیامبر (پانزده سال قبل از هجرت) بوده است.

نام جویریة در سلسله سند برخی روایات آمده است (برای نمونه - بخاری، ج ۲، ص ۲۴۸؛ ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۵۶۶-۵۶۷). از جمله راویان او، عبدالله بن عباس (متوفی ح ۷۰) و مجاهدین جبر مکی (متوفی ۱۰۴) بودند (مزنی، ج ۳۵، ص ۱۴۶).

در برخی اخبار در سبب نزول آیه ۵۱ سوره احزاب، که پیامبر را در طلاق همسرانش مخیر کرده، جویریة یکی از آن همسران پیامبر ذکر شده است که پس از نزول این آیه، پیامبر از آنان کناره گیری نمود (طبری؛ طبرسی، ذیل آیه). جویریة در سال ۵۶، در زمان خلافت معاویه (حک:

تاریخ جامع ایران

جلد نهم

Laristan
120065

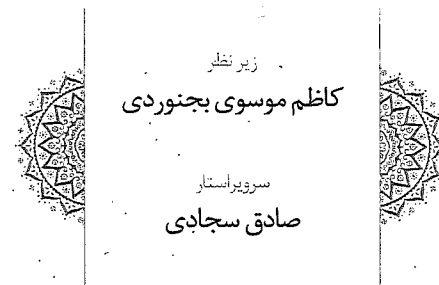
اتابکان لرستان

شهرام یوسفی فر

درآمد

نام لرستان از قرن ۶ق به بعد در منابع تاریخی ذکر شده است، سرزمینی در غرب فلات ایران و مسکن قوم لر. اما تاریخ این منطقه از دوران باستان تا دوره قاجاریه در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به نظر می‌رسد عوامل متعددی در پدید آمدن این وضعیت دخالت داشته‌اند، از جمله وجود کوه‌های مرتفع که این منطقه را از دیگر مناطق جدا کرده است. در چنین شرایطی اقوامی که در این سرزمین زندگی می‌کردند، مدت‌های مدید بدون نیاز به تعامل با دیگر نواحی زندگی خاص خود را تجربه می‌کردند. طرفه آنکه اهل علم و اصحاب قلم و به‌ویژه مورخان اعصار گوناگون نیز علاقه‌ای به امور و مسائل این منطقه نداشته‌اند. در نتیجه، حال که قصد داریم به گذشته دور این سرزمین نظاره کنیم، مردمانی را می‌یابیم که قرون متمادی در زیست بوم خود زندگی کرده، اما نمی‌توان لحظات و تجربیات زندگی آنان را براساس خطوط تاریخ ایران زمین توضیح داد و تبیین کرد. در واقع، قوم لر، در زمره آن دسته از اقوام تاریخی سرزمین

۱۰۴ - ۲۹۰



Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	241536
Tas. No:	955 TARİK



شهرام یوسفی فر

چالانچولان

۶۶۱

شاید بتوان این‌گونه توضیح داد که سفره‌چی‌باشی در داخل کاخ سلطنتی، ولی چاشنی‌گیرباشی بیشتر در رکاب سلطان ادای وظیفه می‌کرد. هرچه هست هیچ‌گاه چاشنی‌گیر، با وجود کیلارچی که وظایف او را نیز انجام می‌داد، از اعتبار نیفتاد و حتی منصب چاشنی‌گیری چنان تثبیت شد که در خانواده‌هایی پشت در پشت به ارث می‌رسید (به همان، ج ۱، ص ۴۹۵). تصریح شده است که گاه وظایف بیشتری نیز برعهده چاشنی‌گیر نهاده می‌شد. مثلاً در دوره سلیمان اول، چاشنی‌گیرباشی، به گونه‌ای، وظیفه مرتب (راتبه‌دار) را نیز برعهده داشت و جای نخستین بزرگان و صاحب‌منصبان را برگیرد خوان سلطنتی تعیین می‌کرد (به همان، ج ۳، ص ۳۸).

منابع: ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه، چاپ محمد عبدالمعتم عربان، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ ابن بی‌بی، الاوامر العالیة فی الامور العالیة، ج ۱، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیه، ش ۲۹۸۵، چاپ عدنان صادق ارزی، آنکارا ۱۹۵۶؛ ابن فضل‌الله عمری، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، سفر ۳، چاپ احمد عبدالقادر شاذلی، ابوظبی ۲۰۰۲/۱۴۲۴؛ اسکندر منشی؛ بی‌هی، مصطفی عبدالکریم خطیب، معجم المصطلحات و الألقاب التاريخية، بیروت ۱۹۹۷/۱۴۱۷؛ احمدبن عبدالله صاعدی شیرازی، حدیقة السلاطین قطبشاهی، چاپ علی اصغر بلگرامی، حیدرآباد، دکن ۱۹۶۱؛ عصام‌الدین عبدالرؤف فقی، بلاد الهند فی العصر الإسلامی: منذ فجر الإسلام حتی العز و التیموری، قاهره ۱۹۸۰؛ احمدبن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشا، قاهره ۱۳۳۱-۱۳۳۸/۱۹۱۳-۱۹۲۰، چاپ اقتت ۱۳۸۳/۱۹۶۳؛ همو، مآثر الأنافة فی معالم الخلافة، چاپ عبدالستار احمد فراج، کویت ۱۹۶۴، چاپ انست بیروت ۱۹۸۰؛ لطفی پاشا، قانون وزیرالاعظم فی خلافة بنی عثمان، المشرق، سال ۱۴، ش ۲ (مارس ۱۹۱۱)؛ حسن بن علی نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، چاپ هیوبرت دارک، تهران ۱۳۷۲ ش؛

Ehr., "Čašniġir" (by C. Edmund Bosworth); Joseph Von Hammer-Purgstall, Geschichte des osmanischen Reiches, Graz 1963; Muḥammad Fatih, Sultan of the Turks, Kānūnname-i Āl-i Osman, ed. Abdülkadir Özcan, İstanbul 2003.

/ گروه تاریخ اجتماعی /

چالانچولان، دهستان و شهری در شهرستان دورود

استان لرستان.

۱) دهستان چالانچولان، به مرکزیت شهر چالانچولان،

در قسمت شمالی بخش سیلاخور، در شمال شهرستان دورود واقع است. از شمال به دهستان شیروان (در بخش مرکزی

سلاجقه آناتولی، ممالیک مصر، عثمانیان و صفویان رواج داشت، اما آگاهی ما در باب وصف دقیق‌تر این منصب مربوط به عصر ممالیک و عثمانیان می‌شود. در میان این سلسله‌ها گاه شماری از چاشنی‌گیرها به مأموریت‌های مهمی فرستاده می‌شدند یا به مقامات بسیار بالایی، حتی وزارت و پادشاهی، می‌رسیدند (به قلقشندی، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۱۲۵؛ اسکندرمنشی، ج ۱، ص ۱۷۱، ۵۲۷؛ لطفی پاشا، ص ۱۷۸؛ خطیب، ص ۱۱۸؛ نیز به توشمال^۲)، البته این کامیابها ناشی از قابلیت‌های شخصی آنان و هم حاصل اعتماد بسیار سلطان بدیشان بوده است. ظاهراً در مصر مملوکی چاشنی‌گیران در ذیل مجموعه کارکنان «استاداریه» (نظارت کل بر امور بیوتات سلطنتی) خدمت می‌کردند. چاشنی‌گیر با «استادار صحبت» (متولی امور آشپزخانه) در کار تهیه و آماده کردن سفره غذای سلطان همکاری می‌کرد و هنگامی که سلطان بر سر سفره می‌نشست، چاشنی‌گیر و استادار صحبت، پیوسته در کنار سفره ایستاده، اوامر سلطان را اجابت می‌کردند (به ابن فضل‌الله عمری، سفر ۳، ص ۴۵۵؛ قلقشندی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۰-۲۱، ج ۵، ص ۴۶۰؛ برای رتبه نظامی چاشنی‌گیران در دستگاه ممالیک به همانجاها).

در دوره عثمانی، در مجالس رسمی، که وزیران و بزرگان دولت در آن حاضر بودند، چاشنی‌گیرباشی در رتبه پس از صاحب‌منصبانی چون قیوچی‌باشی (= امیرحاجیان) و میرآخور و جاقرباشی (= شیرینی‌پزباشی) قرار داشت (لطفی پاشا، ص ۱۸۲-۱۸۳). همچنین وی جزو دوازده صاحب‌منصبی بود که همواره در رکاب سلطان در حرکت بودند (هامر - پورگشتال^۱، ج ۲، ص ۲۳۲؛ برای اهمیت چاشنی‌گیران در تشکیلات سلاجقه روم و نیز جایگاه آنها در رتبه‌بندی‌های اداری و مالی عثمانی به ابن بی‌بی، ج ۱، ص ۱۹۴، ۲۰۶؛ محمد فاتح^۲، ص ۶، ۱۱، ۱۵-۱۶). در عین حال در همین دوره هم‌زمان شاهد حضور صاحب‌منصبی با عنوان کیلارچی‌باشی (سفره‌چی‌باشی) نیز هستیم که علاوه بر مسئولیت گسترده سفره و آوردن غذای سلطان، وظیفه چاشنی‌گیری را نیز انجام می‌داده است. درواقع، وظایف کیلارچی‌باشی کاملاً همانند وظایف خوانسالاری‌باشی در هند اسلامی بوده است. سفره‌چی‌باشی در کنار سه تن از «آقایان» اندرونی کاخ سلطنتی ادای وظیفه می‌کرد. یکی از این آقایان «خزینهدارباشی» بود که مانند چاشنی‌گیرباشی در واقع پیش‌مرگ سلطان به‌شمار می‌آمد. او فرش و جانماز سلطان را در مسجد می‌گسترده و پیش از آن، دو بار خود را بر زمین می‌انداخت تا اگر خطری در میان باشد، به او برسد و سلطان به سلامت بماند (هامر - پورگشتال، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳). این تداخل وظایف را

1. Hammer-Purgstall

2. Muḥammad Fatih

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوازدهم، تهران، ۱۳۸۳

اصحابشان توصیه فرموده اند (سیوطی، ۲۳۱/۶؛ مجلسی، ۳۲۲/۸۹).

مأخذ: ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، قاهره، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م؛ اندرایی، احمد، الايضاح فی القراءات، نسخة عکسی موجود در کتابخانه مرکز بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، ۱۳۹۲ق؛ بقاعی، ابراهیم، نظم الدرر، حیدرآباد دکن، ۱۳۰۴ق/۱۹۸۴م؛ حویزی، عبدعلی، نورالتقلین، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، قم، ۱۳۸۵ق؛ خازن، علی، تفسیر، قاهره، دارالکتب العربیة الکریمی؛ راغب اصفهانی، حسین، معجم مفردات الفاظ القرآن، به کوشش ندیم مرعشلی، قاهره، ۱۳۹۲ق؛ رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران، ۱۳۶۲ش؛ زمخشری، محمود، الکشاف، به کوشش محمدعبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیة، سیوطی، الدر المنثور، قم، ۱۳۰۴ق؛ شیخ طوسی، محمد، التبیان، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی؛ صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، بیروت، ۱۹۶۹م؛ طباطبایی، محمدحسین، المیزان، بیروت، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م؛ طبرسی، فضل، مجمع البیان، به کوشش هاشم رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، ۱۳۰۶ق/۱۹۸۶م؛ فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، قاهره، المطبعة البیہی؛ فیروزآبادی، محمد، بصائر ذوی التمییز، به کوشش محمدعلی نجار، قاهره، ۱۳۸۵ق؛ قرآن کریم؛ قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، ۱۹۶۷م؛ قمی، علی، تفسیر، به کوشش طیب موسوی جزائری، نجف، ۱۳۸۷ق؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، ۱۳۰۳ق/۱۹۸۳م.

محمدعلی لسانی فشارکی

بُروجرد، شهر و شهرستانی در شمال استان لرستان و در باختر ایران.

شهرستان بروجرد: این شهرستان متشکل از ۲ بخش به نامهای مرکزی و اشترینان، ۷ دهستان و ۱۷۲ آبادی دارای سکنه و دو شهر به نامهای بروجرد و اشترینان است (تشریح به ...، ۵۴؛ سرشماری ...، پانزده).

بنابر سرشماری ۱۳۷۵ش جمعیت این شهرستان ۳۱۶'۰۱۴ نفر بوده است (همان، شانزده). شهرستان بروجرد در ناحیه‌ای تقریباً کوهستانی با وسعت ۲'۶۴۱ کم (جغرافیا ...، ۱۰۹۴/۲) از شمال به شهرستان ملایر و نهاوند (استان همدان)، از باختر به شهرستان خرم‌آباد، از جنوب به شهرستانهای دورود و خرم‌آباد و از خاور به شهرستان شازند (استان مرکزی) محدود است (نقشه ...). پیرامون این شهرستان را کوههای بلندی چون: گرین (۳'۶۴۵ متر)، میش پرور (۳'۶۰۶ متر)، رنجه (۲'۷۳۵ متر) و چندین رشته کوه دیگر فرا گرفته، و نواحی بین آنها را دره‌ها و دشتهای نسبتاً پر آب و حاصل خیزی پوشانیده است. آب و هوای شهرستان بروجرد معتدل مایل به سرد تا سرد است و در زمرة نواحی نیمه خشک به شمار می‌آید (جعفری، ۱۷۸).

اقتصاد این شهرستان بر پایه کشاورزی، باغداری، دامداری و صنایع استوار است. به علت شرایط مناسب جغرافیایی، کشاورزی به هر دو صورت دیمی و آبی به شیوه‌های سنتی و مکانیزه صورت می‌گیرد. عمده‌ترین محصولات کشاورزی بروجرد عبارتند از گندم، جو، انواع حبوبات، گیاهان علوفه‌ای، چغندر قند و تره‌بار. دامداری از مشاغل سنتی و اصلی اهالی است که به علت وجود مراتع و آب کافی در کنار پرورش گوسفند به پرورش گاو نیز پرداخته می‌شود و فرآورده‌های دامی مانند لبنیات، پوست و پشم از دیگر محصولات مهم شهرستان

پنداشته بودند (نک: بروج/۱۷/۸۵-۱۸). اندیشه کنند، و از آزار و شکنجه خداجویان راستین، چون بلال حبشی و عتار یاسر (نک: ابن هشام، ۳۳۹/۸-۳۴۳) دست بدارند؛ و برای مسلمانان نخستین، این پیام را در بر داشته است که پایان دوران محنت و مصیبت، و طلوع فجر پیروزی خود را بر دشمنان اسلام نزدیک ببینند، و بر مقاومت و استقامت خویش بیش از پیش بیفزایند (نک: زمخشری، همانجا؛ فخرالدین، ۱۱۴/۳۱، ۱۱۹؛ بقاعی، ۲۵۲/۲۱-۲۵۳؛ طباطبایی، ۲۷۸/۲۰).

سوره بروج، با آنکه بر حسب شمار حروف و کلمات و آیات، از «(قصار سُور)» به حساب می‌آید، مشتمل بر یک مقدمه و یک خاتمه و ۴ بخش است. در مقدمه سوره (آیه‌های ۱ تا ۳) ترکیب متوازن و متوالی از سوگندهای قرآنی آمده است. مفسران درباره مدلول آنها و جواب آن سوگندها اختلاف فراوان دارند (نک: شیخ طوسی، ۳۱۵/۱۰-۳۱۶؛ فخرالدین، ۱۱۴/۳۱-۱۱۷؛ خازن، ۳۹۱/۴-۳۹۲). در بخش اول (آیه‌های ۴ تا ۹) داستان «اصحاب اخدود» (هم) به اختصار آمده، و نتیجه‌گیری شده است؛ بخش دوم (آیه‌های ۱۰ و ۱۱) در بردارنده پیام جاودانه و مقصود اصلی سوره است؛ بخش سوم (آیه‌های ۱۳ تا ۱۶) تفصیل و توضیح بخش دوم، و مشتمل بر نوعی استدلال در جهت اثبات مضامین بخش دوم است؛ در بخش چهارم (آیه‌های ۱۷ و ۱۸) از صف آرایبهای خداستیزان، در طول تاریخ، در برابر خدا یاد می‌کند و قوم فرعون و ثمود را به عنوان شاخص‌ترین نمونه‌ها نام می‌برد. در خاتمه (آیه‌های ۱۹ تا ۲۲) خاطر نشان می‌سازد که تا دنیا دنیاست، خداستیزان پیوسته به تکذیب دین خدا، و مبارزه و نبرد با خداجویان و خدا دوستان ادامه خواهند داد؛ خدای یکتا نیز، بالای سرشان شاهد و ناظر گفتار و کردار و رفتار ایشان است و بر آنان احاطه کامل دارد؛ پیام پایانی خداوند نیز، همین خاتم الکتب، قرآن مجید است که در لوح محفوظ از هر آفت و آسیب تا قیام قیامت در امان خواهد بود.

مفسران در تفسیر سوره بروج، معمولاً بیش از هر چیز به بیان تبیین قصه اصحاب اخدود پرداخته‌اند (برای نمونه، نک: قمی، ۴۱۳/۲-۴۱۴؛ زمخشری، ۷۱۷/۴-۷۱۸؛ طبرسی، ۷۰۷-۷۰۵/۹، ۷۰۹؛ فخرالدین، ۱۱۸/۳۱-۱۱۷؛ خازن، ۳۹۲/۴-۳۹۴)؛ حال آنکه اجمال بیان قرآن کریم در سخن از «اصحاب الاخدود»، و حدیث منقول از حضرت امام علی (ع)، در مقام تعیین مصداق آن (نک: طبرسی، ۷۰۷-۷۰۶/۹، به نقل از تفسیر عیاشی) دلالت بر آن دارند که قصه اصحاب اخدود در بیان قرآن، از جنبه‌ای نمادین نیز برخوردار است و مصداق آن در هر روزگار و هر سرزمینی می‌تواند روی داده باشد، یا از این پس به وقوع بپیوندد (نیز نک: طباطبایی، ۲۸۷/۲۰).

درباره فضیلت قرائت و مداومت تلاوت سوره بروج، روایات پرشماری رسیده است (نک: طبرسی، ۷۰۳/۹-۷۰۳/۹؛ زمخشری، ۷۲۰/۴؛ فیروزآبادی، ۵۱۰/۱-۵۱۱-۵۱۰/۱). برخی از این روایات حاکی از آنند که پیامبر اکرم (ص) غالباً سوره بروج را در نمازهای ظهر و عصر و عشا می‌خوانده، و قرائت این سوره را در نماز عشا به

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوازدهم، تهران، ۱۳۸۳

پس از او تکرار شده است (نک: اشکال العالم، ۱۴۲؛ ابن حوقل، ۳۶۸/۲؛ یاقوت، ۵۹۶/۱). حمدالله مستوفی در سده ۸/ق ۱۴م از دو جامع عتیق و حدیث در بروجرد یاد کرده است (ص ۷۰).

مشهور است که جامع بروجرد را حموی بن علی، وزیر ابودلف بر ویرانه‌های آتشکده شهر بنا نهاد (بیرنیا، ۴). اگر چه شواهد به دست آمده طی کاوشهای باستان‌شناختی در محل گنبدخانه مسجد نشان می‌دهد که دیوار مسجد بر بنیادی سنگی که از پیش وجود داشته، استوار است، اما تاکنون نشانه‌ای از آثار پیش از دوران اسلامی یافت نشده است و از این رو، تبدیل بنای آتشکده به مسجد قابل تأمل است (تحقیقات میدانی؛ مهریار، ۱۰۸-۱۴۶، نیز نقشه ۹).

آغاز پژوهش درباره این بنا به حدود اوایل سده ۱۴ش بازمی‌گردد. در پی گزارشهایی حاکی از وجود بنایی نخیه و پراهمیت در لرستان و به دنبال بازدید بنا در ۱۳۱۳ش/۱۹۳۴م، گزارشها به یقین تبدیل شد؛ در سال بعد یوب شرح کوتاهی از این بازدید را همراه با تصاویری منتشر ساخت («گزارش...»، 31، نیز تصویرهای 2, 3, 5). اما آغازگر پژوهش دقیق بنای جامع بروجرد، سیرو محقق نامدار فرانسوی بود. وی بیش از یک دهه پس از بازدید نخستین، به بررسی جامع و روشمند این بنا پرداخت و نتیجه پژوهش ارزشمند خود را طی مقاله‌ای مفصل با تصویر و نقشه منتشر ساخت (نک: ص 258-239) و سرانجام، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ش برای تعمیر و حفاظت بنا به پژوهشهای میدانی در مسجد اقدام نمود. حاصل این پژوهش روشن شدن پاره‌ای ابهامات و تصحیح نظریات پژوهشگران پیشین بود (نک: مهریار، ۷۸-۱۶۴؛ مقدس، ۱۳۵-۲۰۶).

امروزه مسجد دارای صحن مرکزی است که محور شکل‌گیری بناهایی است که به تدریج در گذر زمانی بسیار طولانی و در دوره‌های ساخت و ساز تغییر کرده است؛ جبهه شمالی آن به شبستان شمالی محدود می‌شود، سطح کف این شبستان از سطح صحن پایین‌تر، و سطح مستوی بام آن چند پله از کف صحن بالاتر است و جبهه شرقی و غربی را تأسیسات غیر قرینه ورودیها محدود می‌سازد. هشتی ورودی شرقی از گوشه جنوب شرقی، و ورودی غربی نیز از طریق یک هشتی مشابه، دسترسی به صحن را ممکن می‌سازد. سقاخانه، یک حجره و حوضخانه در جنوب آن واقع شده است. در جبهه جنوبی، دو شبستان در دو طرف مناره‌های کوتاه تنها ایوان رفیع مسجد به طور قرینه قرار دارند که از الحاقات گنبد اصلی به شمار می‌روند. بنای گنبدخانه اصلی میان دو شبستان شرقی و غربی ایوان و نیز مغازه‌های جبهه جنوبی محصور است (مهریار، ۸۸).

کهن‌ترین بخش از فضای معماری مسجد که تا امروز برپا مانده، بخشهایی از ساختمان اولیه گنبدخانه است؛ برخی از آثار یافت شده، گویای پیشینه‌ای کهن‌تر است، از جمله آجرهایی که از تخریب ستونهای

تاریخ مفصل ایران، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، ۱۳۲۷ش؛ یارتولد، و.و. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، ۱۳۵۸ش؛ بدلیسی، شرف‌خان، شرف‌نامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۷۳ش؛ بنداری اصفهانی، فتح، تاریخ سلسله سلجوقی (زبدة النصرة)، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، ۱۳۵۶ش؛ یابی یزدی، محمدحسین، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، مشهد، ۱۳۶۷ش؛ جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران (دائرة المعارف جغرافیای ایران)، تهران، ۱۳۷۹ش؛ جغرافیای کامل ایران، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۶۶ش؛ حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م؛ حسینی، علی، زبدة التواریخ، به کوشش محمد نورالدین، بیروت، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۵م؛ دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی، مساجد تاریخی، تهران، ۱۳۷۸ش؛ دود، س. سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، ۱۳۷۱ش؛ روملو، حسن، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۴۹ش؛ زین‌العابدین شیروانی، بستان السباحة، تهران، ۱۳۱۵ق؛ ستوده، حسینی، تاریخ آل مظفر، تهران، ۱۳۴۶ش؛ سدیدالسلطنه، محمدعلی، سفرنامه، به کوشش احمد اقتداری، تهران، ۱۳۶۲ش؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن (۱۳۷۵ش)، نتایج تفصیلی، استان لرستان، شهرستان بروجرد، مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۷۶ش؛ سیف‌الدوله، سلطان محمد میرزا، سفرنامه، به کوشش علی‌اکبر خدابیرست، تهران، ۱۳۶۴ش؛ شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ش؛ شیانی، ابراهیم، منتخب التواریخ، تهران، ۱۳۶۶ش؛ ظل‌السلطان، مسعود میرزا، تاریخ مسعودی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوق‌نامه، ۱۳۳۲ش؛ فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور (خرم‌آباد)، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۵۸؛ قدوسی، محمد حسین، نادرنامه، مشهد، ۱۳۳۹ش؛ قزوینی، زکریا، آثار البلاد، بیروت، ۱۴۰۴/ق ۱۹۸۴م؛ لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۲۳ش؛ محمدکاظم، عالم آرای نادری، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ مرعشی صفوی، محمدخلیل، مجمع‌التواریخ، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ مشکور، محمدجواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران، ۱۳۷۱ش؛ مولانا بروجردی، غلامرضا، تاریخ بروجرد، جغرافیا، حکام، رویدادهای تهران، ۱۳۵۲ش؛ میرخواند، محمد، روضة الصفا، به کوشش عباس زریاب، تهران، ۱۳۷۳ش؛ مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجبیتا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۴ش؛ نشریه دفتر تقسیمات کشوری، معاونت سیاسی اجتماعی وزارت کشور، تهران، ۱۳۷۹ش، ۲؛ نظام‌الدین شامی، ظفرنامه، به کوشش محمدنهای سمنانی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، ۱۳۶۸ش؛ نقشه تقسیمات کشوری، گیتاشناسی، تهران، ۱۳۷۹ش؛ هدایت، رضاقلی، فرهنگ انجمن آرای ناصری، تهران، ۱۳۳۸ق؛ هندوشاه، بن سنجر، تجارب‌السلف، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۵۷ش؛ یاقوت، بلدان؛ نیز:

Iranica; Le Strange, G., The Lands of the Eastern Caliphate, London, 1966.
ابوالحسن مبین

بروجرد، مسجد جامع، یکی از کهن‌ترین مسجدهای ساخته شده در سده‌های نخستین اسلامی در ایران. مجموعه کنونی مسجد با عناصر بسیار پراکنده‌ای شکل گرفته که طی چند سده در کنار یکدیگر برپا شده‌اند. گاه پیدایش بخشی با از میان رفتن بخشی دیگر و یا تغییر چهره بخشهایی از این مجموعه همراه بوده، و با تغییراتی که در نیم سده اخیر در فضای درونی و پیرامونی آن صورت گرفته، بخشهایی از این مجموعه از میان رفته است (سیرو، 239؛ مهریار ۸۸؛ فرزین، ۵۹).

پیشینه: نخستین کسی که از مسجد بروجرد نام برده، اصطخری است (ص ۱۹۹). نوشته وی با تغییر اندکی در کتابهای جغرافی نویسان

came the capital of this *khānate*. The whole district was annexed by the Russians under Peter the Great (treaties of 1723 with Ṭahmāsp II, and 1729 with the Afghān Ashraf), but returned to Persia by the treaty of 1732. Retaken by Count Zubov in 1796, Lankoran was retaken in 1812 by the Persians who fortified it. On 9 Muḥarram (ʿāshūrā) 1228/1 January 1813, Lankoran was taken by storm by General Kotliarevski after a brave resistance of the Persians. This event hastened the conclusion of the Treaty of Gulistān (1813), by which Persia ceded to Russia part of Tālīsh to the north of the river Astārā. From 1846 Lankoran was the capital of the district. The fortress was dismantled in 1865. Since 1921 Lankoran has formed part of the Adharbāydzjān S.S.R. in Soviet Transcaucasia.

The population of the town, which was 3,970 in 1867, had reached 11,100 in 1897. The district of Lankoran has an area of 5,000 sq. miles and in 1840 had 30,200 inhabitants and in 1861 99,082. Later, the district was reduced to 2,000 sq. miles; in spite of this, its population in 1897 was 125,895, of whom 46.5% were Azeri Turks, Iranian Tālīsh 46.2%, Russians 6.9% (in the north) and Armenians (0.2%). The district is composed of three zones: to the north, an eastern continuation of the steppes of Mūghān; to the east, a marshy littoral intersected by lagoons and covered with a rich subtropical vegetation; whilst to the west are wooded mountains running from 5,500 to 7,500 feet above sea-level which rise from the Russian frontier, forming the boundary with the Persian province of Ardabīl. The district is rich in forests and had good fishing.

The figures for the 1926 and 1931 censuses showed little change from the above figures, but by 1973 the town alone had a population of 42,300. The town has a number of schools and colleges, libraries and clubs, as well as a museum of local lore. During the 1930s, a newspaper was published in Adharbāydzjān and Tālīshī. The majority of the population of the province are Shīʿī, though there are substantial Sunnī communities in the south. The tomb of Shaykh Ibrāhīm Zāhid, teacher of Shaykh Ṣafī al-Dīn, eponymous ancestor of the Ṣafawī dynasty, is situated a few miles to the south of the town of Lankoran.

The chief local industries are associated with the processing of agricultural products (tea, fish, vegetables, wine).

Bibliography: cf. the article TĀLĪSH; Zayn al-ʿAbidīn Shīrwānī, *Bustān al-siyāhat*, Tehran 1315, s.v. Lankarān; Bérézine, *Puteshestviye po Daghestanu*, Kāzān 1849, iii, 113; Semenov, *Geogr. statist. slovar Ross. imperii*, St. Petersburg 1867; *La Grande Encycl. russe* (ed. Brockhaus-Efron); G. Radde, *Reisen an d. persich.-russ. Grenze*, Leipzig 1886; Radde, *Talysch, in Pet. Mitt.*, xxxi (1875); J. de Morgan, *Mission scientifique, Études géogr.*, i, 231-89; *Études archéol.*, i, 13-125, with an archaeological map; N. Y. Marr, *Talyskī*, publ. by the Acad. of Sciences, Petrograd 1922 (with a detailed bibliography); B. Miller, *Predvar. otčet o poyezdke v Talysk*, Bākū 1926 (mainly linguistic); B. V. Miller, *Talyskīi yastk*, Moscow 1953; *BSE*³, Moscow 1973, civ, 330; [English tr.] *Great Soviet Encyclopaedia*, New York-London 1977, xiv, 411.

(V. MINORSKY-[L. P. ELWELL-SUTTON]).

LĀR and **LĀRIDJĀN**. Broadly attested outside southern Iran, the toponym Lār is applied to a characteristic region of northern Iran known by the name of Lāridjān. Lār itself is the name of a watercourse; of its valley and of the pasture-lands

which surround it. In different forms and local variants, it also refers to other sites or urban settlements of the Iranian lands.

1. *The high valley of the Lār.*

On the barren slope of the Elburz, not far from the conurbation of Tehran, the valley of the Lār constitutes one of the high points of nomadism. Situated at the foot of Mt. Damāvand—at 5,678 m (de Planhol), the highest peak of the Elburz and Iranian range—between the valleys of Nūr, Karādjī, Djādji Rūd and Harāz, populated by Gilakī peasants, today it supports no permanent settlement. Highly appreciated over a long period, not only by the nomads but also by the neighbouring village communities and by members of the royal household, its summer pastures have been the object of complex apportionments between these three contenders. Since the decade of the 1950s, the balance has been largely upset in favour of the nomads or semi-nomads, threatened in their turn by the process of modernisation.

Between its source in the vicinity of Kulūm/Kulūn-i Bastak and the elbow of Pulūr where it changes its name to that of Harāz, the Lār takes in the waters of numerous tributaries (names supplied by Rabino, 41-2; Karīmān, *Qasrān*, 120-1). It flows between mountains which, in the north as in the south, rise beyond the 3,000 m. mark; to the south, the peak of the Lār-kūh is at an altitude of 3,901 m. (12,797 feet according to an American map printed in 1957; *ibid.*, 116). On either side of the banks of the Lār, the pasture-lands extend over some 60 km. and over a breadth of 6 to 7 km. (*ibid.*, 122). The winters are long and extremely cold. The altitude does not fall below a level of 2,500 m.; even in summer, the temperature seldom rises above 24°C. At the eastern extremity of the valley, at Pulūr (see Lāridjān, below), situated at 2,130 m., average temperature over the year is 5.8°C., rainfall is 547.7 mm. (Adle, chart; 569 mm. according to de Planhol, 23, n. 52, after Péguy).

Near the confluence of the Sefīd Āb and the Lār, a wall of dry rock blocks the entire valley. Situated close by the so-called caravanserai of Shāh ʿAbbās, at a crossroads of caravan routes between Tehran and the north, in a locality dominated by the ruins of Kalʿa-yi Dukhtar, according to oral tradition this wall separates two villages (Hourcade, 42 and map). Indications of the existence of permanent settlement in the valley of the Lār are quite numerous; besides the remains observed by certain travellers (Wells, 2; Von Call-Rosenburg, 121; Stahl, 10), there is the oral tradition current among the Hedāvand nomads (Brugsch, i, 285, quoted by de Planhol, 21-2) among the Gilakī villagers of the valley of Irā (Hourcade, 42, n. 6) and most notably the tradition attested at Lāristān as in the villages close to the valley of the Lār, according to which, under a king of ancient Iran, the villagers of the Lār, unable to endure the rigours of the winter, are supposed to have emigrated to Lār of the Fārs (Fasāʿī, ii, 281 ff.; Kotschy, 51). This popular tradition should not be regarded as "quite fantastic" (de Planhol, 21) since numerous toponyms (Lār, Lārak, Elburz, Bastak etc.), are current in the north as in the south.

Although it is impossible to follow the evolution of relations between nomads and settlers until after the beginning of the 19th century, it seems that the settled territory covered a greater area than it does today. According to de Planhol, the "wall" across the valley separated nomads from

22 EYL 1038

Tehran 1348/1969; E. d'Arcy Todd, *Memoranda to accompany a sketch of part of Mazanderan . . .*, in *Jnal. of the Royal Geogr. Soc.* (1838), viii, 101-8; Aucher-Eloy, *Relations de voyages en Orient*, Paris 1843, 297-301, 447-51; F. A. Buhse, *Bergreise von Gilan nach Asterabad*, in *Beiträge zur Kenntniss des russischen Reiches*, St. Petersburg, xiii (1849), 217-36; H. Brugsch, *Reise der K. Preuss. Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1862*, Leipzig 1862, i, 295; G. Freiherr von Call-Rosenburg, *Das Lārthal bei Teheran und der Demavend*, in *Mitt. der K. u. K. Geogr. Ges., Vienna* (1876), 113-42; *CHI: Cambridge history of Iran*; *DG* (Dictionnaire géographique): *Farhang-i djughrāfiyā'i-yi Irān*, ed. Razmārā, Tehran 1328-32/1949-53; W. Eilers, *Der Name Demavend*, in *Ar O*, xxii (1954), 267-374; xxiv (1956), 183-224; Fasā'ī: Hasan-i Fasā'ī, *Fārs-nāma-i Nāširi*, lith., Tehran 1313/1895-6; Dr Feuvrier, *Trois ans à la cour de Perse*, Paris n.d., 236 ff.; Ph. Gignoux et alii, *Pad nām i Yazdān, Etudes d'épigraphie, de numismatique et d'histoire de l'Iran ancien*, Paris 1979; Gīlāni, *Ta'rikkh-i Māzandarān*, ed. M. Sutūda, Tehran 1352/1973; B. Hourcade, *Les nomades du Lār face aux problèmes de l'expansion de Téhéran*, in *Revue géographique de l'Est* (1977), 1-2, 37-51; idem and A. Tual, *Documents pour l'étude de la répartition de quelques traits culturels dans la région de Téhéran. i. Alborz central*, CNRS, Paris 1979; Ibn Isfandiyyār, *Ta'rikkh-i Ṭabaristān*, ed. 'Abbās Iqbāl, Tehran 1320/1941, (in three *ḵisms*), abridged tr. E. G. Browne, GMS ii, Leiden 1905; Husayn Karīmān, *Ray-i bāstān (RB)*, Tehran 1336/1966; idem, *Kasran (Kūsharān)*, Tehran 1345/1977; Dr T. Kotschy, *Erforschung und Besteigung des Vulkans Demavend*, in *Petermanns Mitteilungen* (1859), 49-68; Lāhidjī, *Ta'rikkh-i Khānī*, ed. M. Sutūda, Tehran 1352/1973; Ismā'īl Mahdijūrī, *Ta'rikkh-i Māzandarān*, ii, Sāri 1345/1966; Mar'ashī, *TT: Mīr Sayyid Zahīr al-Dīn Mar'ashī, Ta'rikkh-i Ṭabaristān va Rūyān va Māzandarān*, ed. M. H. Tasbiḥī, Tehran 1345/1966; idem, *Ta'rikkh-i Gilān va Daylamistān (TG)*, ed. M. Sutūda, Tehran 1347/1965; Mīr Timūr Mar'ashī, *Ta'rikkh-i khāndān-i Mar'ashī-i Māzandarān*, ed. Sutūda, Tehran 2536/1977; J. Marquart, *Erānshahr*, Berlin 1901; V. Minorsky, *Lār*, in *EI*; idem, *Hudūd al-'ālam* (anon.), translation and commentary, GMS, n.s. xi, 1970², ed. M. Sutūda, Tehran 1340/1961; G. Napier, *Extracts from a diary of a tour in Khorāssan and notes on the Eastern Albourz*, in *JRGS* (1876), 62-171, at 127 ff.; M. Nicolas, *Excursion au Demavend*, in *Bull. de la Société de Géographie*, Paris 1861, no. 2, 97-112, at 101; X. de Planhol, *Un haut pays du versant aride de l'Alborz: le Laridjan (haute vallée du Harāz)*, in *Recherches sur la géographie humaine de l'Iran septentrional*, Mémoires et Documents, ix, CNRS, Paris 1964, 17-36; H. L. Rabino, *Māzandarān and Astarābād*, GMS, n.s. vii, 1928; P. Schwarz, *Iran*, repr. Hildesheim-New York 1969; E. Stack, *Six months in Persia*, London 1882, ii, 172 ff.; A. F. Stahl, *Reisen in Nord und Zentral Persien*, in *Petermanns Mitt.*, Ergänzungshft 118 (1895), 10; W. Taylour Thomson, *An account of the ascent of mount Demavend, near Teheran, in Sept. 1837*, in *JRGS*, viii (1838), 109-14; H. L. Wells, *Across the Elburz mountains to the Caspian sea*, in *Scottish Geographical Magazine* (1898), 1-9; Yazdī: Djalāl al-Dīn Munadjjim Yazdī, *Ta'rikkh-i 'Abbāsī*, ms. B.L., Or. 6263.

(J. CALMARD)

✕ **LĀR, LĀRISTĀN**, a Persian toponym which, in various forms (Lār, Lād, Lādḥ, Lāz, Alār, etc.)

denotes an important town of Fārs and its surrounding region (Lār and Lāristān), an island and an islet in the Persian Gulf, and various villages and a region of pastures in southern Persia (Lār and Laridjān).

1. The town of Lār (lat. 27° 42' N., long. 54° 20' E.) is the chef-lieu of a *shahristān* (which has become a *farmāndārī*; see *Lāristān*, below) of the province of Fārs (*ustān-i Fārs*). It is situated on one of the roads connecting Shīrāz [*q.v.*] with the Persian Gulf ports and the Sea of 'Umān (Daryā-yi 'Umān), 366 km. from Shīrāz, 306 km. from Bandar Līnga [*q.v.*] and 259 km. from Bandar 'Abbās [*q.v.*]. Lār is an old station on the caravan route (9th-12th/15th-18th centuries), and lies at a height of 909 m. in a moderately mountainous region (ca. 1,000 to 2,000 m. ūgh). Because of the region's aridity, the town's drinking water comes from wells and from cisterns for collecting rain-water (*birkas*). For irrigation, a network of *kanāts* [*q.v.*] is used. Unlike other towns in Fārs, and despite earthquakes, Lār has retained relatively well its former appearance, e.g. in its wind-towers (*bād-girs* [*q.v.* in Suppl.]), its labyrinths of streets, alleys, etc. Only a single new avenue, the *Khīyābān-i Himmat*, crosses the town from north to south. The most interesting monuments comprise:

(1) The stone-built fortress *Azhdahā Paykar* ("having a dragon's body") which dominates the town from a rocky spur. According to legend, its well contains an army and treasures belonging to the *Ḷā'im-i Āl-i Muḥammad* (see the extracts from the *Tuhfat al-gharā'ib*, ms. of the B.L., Or. 10999, ed. J. Aubin in *Farhang-i Irān-zamīn*, vi/2-3 [1337/1958], 177). The ancient castle of the kingdom of Lār is said to have been destroyed by an earthquake in 1593 (the ruins are mentioned by 17th century European travellers; see Calmard, 150). The region is full of fortified places, in particular, at *Girāsh*, most of them in ruins (on the *ḵal'as* of Lār, see the *Mukhtasar-i Mufīd*, ed. Aubin, in *ibid.*, 174).

(2) The *Bāzār-i Kayṣariyya* ("imperial market") which forms, with the caravanserais surrounding it, a remarkable architectural ensemble. This is a covered bazaar of the *ṭahār ṣūkh* type (i.e. cruciform, with four streets for merchants and artisans, or four sides), with an almost-square plan (117 m. E.-W., 124 m. N.-S.). It is built out of dressed masonry covered with stucco. Its dome (*fāk*, *gunbad*) is 18 m. high, and has a *bād-gir* providing fresh air and ventilation. Inscriptions indicate various dates of building or reconstruction: under *Shāh 'Abbās* in 1014/1605-6, by *Hādijī Kanbar 'Alī Beg Dhu 'l-Kadr* (see Fasā'ī, ii, 283), and under *Nāšir al-Dīn Shāh* in 1300/1882-3, by *Fath 'Alī Khān*, governor of Fārs. This *bāzār* was allegedly the model of the *Bāzār-i Kayṣariyya* of *Iṣfahān* (built 1029/1620) and of the *Bāzār-i Wakīl* of *Shīrāz* (see *Allāh Ḷulī Islāmī, Bāzār-i Kayṣariyya-yi Lār*, in *Hunar wa Mardum*, no. 139 [1353/1974], 70-3; this article makes no mention of the evidence from European travellers of the *Ṣafawid* period, for which see Calmard, 154, and below).

(3) The *Masjīd-i Djum'a*, for which we have no exact, historical description. Ibn Baṭṭūṭa mentions a dervish convent (*zāwiya*, i.e. *khānakāh*) of the famous *Shaykh* *Abū Dulaf Muḥammad*. At the opening of the 17th century, there was situated near the *Kayṣariyya* bazaar "a very great mosque, the only one of the town"; it contained the marble tomb of a saint constructed "in a fine court outside the mosque" (Rebelo, 109). A marble *mīhrāb* of *Gudjirātī* style, allegedly dating from the 8th/14th century